

نادر ثانی:

دو برگ از خاطراتی که هنوز از یاد نرفته‌اند!

دوشنبه هشتم خردادماه ۱۴۰۲

هر روز برگی تازه بر دفتر زندگی ما افزوده می‌شود و هر فردا خاطره‌ای از امروز بر دفتری که می‌بایست مملو از یادمانده‌ها باشد می‌افزاید و صد افسوس از آنکه بسیاری از آنچه می‌بایست در یاد می‌ماند پیش از آنکه گفته و یا نوشته شوند از یاد می‌روند و بدینگونه آنچه می‌بایست تاریخ شفاهی روزها و روزگار را به وجود آورد، آرام آرام محو شده و به دست فراموشی سپرده می‌شود. سالهایی را که من از سر گذرانده‌ام درست همانند سالهای سپری شده دیگران، مملو از بهیاد مانده‌ها و از یادرفته‌ها هستند. بسیار دیده‌ام، بسیار شنیده‌ام، بسیار خوانده‌ام، بسیار به انجام رسانده‌ام، بسیار سر باز زده‌ام و بسیار تحمل کرده‌ام و درست از آنرو که در خلال سالهای زندگیم فعالیت بسیار داشته‌ام بهیادمانده‌هایم - درست همانند از یادرفته‌هایم - بسیارند. در کار به انجام رساندن طرحی هستم و درست از اینرو می‌بایست برخی از بهیادمانده‌ها را پیش از آنکه به جمع از یادرفته‌ها بپیوندند بنویسم و به بیان بیاورم و در اینجا به دو برگ از دفتر از یادرفته‌ها می‌پردازم، دو برگی که برای درست به یادآوردن آنها خود را ناچار دیدم که با دو رفیق که آنروزها هم در استکھلم زندگی می‌کردند صحبت کرده و از بهیادمانده‌های آنها نیز بهره بگیرم.

از پاییز سال ۱۳۵۲ به فعالیت در جوار کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور پرداختم و پس از مدت کوتاهی فعالیتیم هدفمندتر و سازماندهی شده‌تر شد. در ابتدا در شهر اوپسالا در سوئد زندگی می‌کردم اما پس از یک سال به شهر لین شوپینگ در همین کشور، شهری که در آنجا به دانشگاه می‌رفتم کوچ کرده و در همان شهر به فعالیتهای سیاسی، اجتماعی، صنفی و فرهنگی خود پرداختم. از همان ابتدا بر این باور بودم که مبارزه مسلحانه محور تمامی مبارزات توده‌ها در برابر امپریالیسم و سگهای زنجیری آن است. از اینرو، با این که هنوز خود را مسلمان می‌دانستم از مبارزات تمامی نیروهای

که در جریان مبارزه خود علیه رژیم پهلوی قهر انقلابی را سرمشق حرکات خود قرار داده بودند حمایت می‌کردم.

پس از بیش از دو سال مبارزه، خواندن، گفتگو و اندیشه، در تمامیت از مذهب و تفکر مذهبی کناره گرفته و به مارکسیسم گرویدم و درست در این راستا بود که به جمع هواداران چریکهای فدایی خلق ایران و اندیشه "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک" پیوستم. فعالیتهای سازمانی من نیز درست در این جهت ارتقاء یافتند و یکی از افراد فعال سازمانی شدم که در شهر لنین‌شوپینگ در رابطه با بخشی از کنفدراسیون فعالیت می‌کرد.

با این توضیح حال می‌پردازم به دو خاطره‌ای که قصد دارم آنها را مکتوب کنم تا از یاد نروند.

خاطره اول مربوط به سال ۱۳۵۶، سالی که زنجیرهای خون بار دیگر به صدا درآمده بود می‌شود. پیش از قیام توده‌های تبریز در ۲۹ بهمن آن سال بود که تلفن خانها به صدا درآمد. رفیقی از استکھلم بود که گفت:
"نادر، اطلاعیه‌ای از رفقای داخل به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو، آمده است که یک کپی از آنرا برایتان ارسال کرده‌ایم. آن را با دقت بخوانید."

پیام بسیار جالبی بود. نه تنها از اینرو که پس از مدتی طولانی اطلاعیه‌ای از رفقای داخل آمده بود، بلکه از آنرو که رفیقی که تلفن کرده بود تاکید داشت آنرا با دقت بخوانیم. تلفنی ماجرا را به اطلاع دیگر رفقای هم‌سازمانی در شهرمان رساندم و همگی با هیجان منتظر شدیم. قرار شد که نامه‌ای را که به آدرس سازمان می‌رسد باز نکرده و برای باز کردن نامه تا روز جمعه که جلسه سازمانی داشتیم صبر کنیم. روز جمعه پس از پیش‌دستور و خبرهای کوتاه نوبت به باز کردن نامه رسید. نامه را باز کردیم و اطلاعیه‌ای را که در آن بود خواندیم. در اطلاعیه آمده بود که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به جای تئوریهای رفقا احمدزاده و پویان، نظرات رفیق جزنی را قبول دارد. با نظرات رفیق جزنی از طریق درج این نظرات در نشریه‌های "۱۹ بهمن" آشنا بودیم.

اما قبول این تغییر نظرات برایمان دشوار بود. جلسه امروز به درازا کشید و قرار شد که فردای امروز در خانه یکی از رفقا جمع شده و به گفتگو ادامه دهیم. همزمان تصمیم گرفتیم که تا زمانی که به جمع‌بندی یکسانی نرسیده‌ایم در این مورد چیزی به کسی نگوئیم.

فردای امروز بار دیگر به دور هم گرد آمدیم و به گفتگو ادامه دادیم. بار دیگر اطلاعات را خواندیم و از چرایی چنین تغییر نظر مهم سخن راندیم. جمع‌بندی نخست ما این بود که دلیل چنین تغییری را درک نمی‌کنیم.

در آن اطلاعات هیچ دلیلی ذکر نشده بود که معلوم شود چرا رفقای داخل تئوریهای رفقا احمدزاده و پویان را کنار گذاشته‌اند. مدت زمانی درازمدت کنفدراسیون به تبلیغ نظرات پویان و احمدزاده پرداخته بود و حالا سازمان از ما می‌خواست که بدون این که دلیلی ارائه شده باشد پیرو نظرات جزئی باشیم. آیا می‌بایست قبول می‌کردیم که چون رفقای داخل در بستر مبارزه هستند و بیشتر از ما می‌دانند، پس باید از آنها تبعیت کنیم و یا می‌گفتیم که "بز اخوش" نیستیم و بدون نیل به آگاهی در مورد چنین تغییری، آن را نمی‌پذیریم؟! برخورد سازمان نوعی فتوای مذهبی بود که با اندیشه‌های مارکسیستی ما جور در نمی‌آمد.

پس از چندین ساعت گفتگو زمان رای‌گیری و جمع‌بندی فرا رسید. از ده یا یازده نفر حاضر در جلسه سه نفر بر این باور بودند که ما هواداریم و باید نظر رفقای داخل را قبول کنیم و دیگران می‌گفتند که ما "بز اخوش" نیستیم و بدون شرکت فعال در یک مبارزه ایدئولوژیک نه تنها چنین تغییری را نمی‌پذیریم که حتی از پخش چنین اطلاعاتی سر باز می‌زنیم. قرار گذاشته بودیم که همگی به تصمیم جمع متعهد باشیم. مسئولیت ارائه تصمیم رفقای لین شوپینگ به رفقای استکهلم به عهده من گذاشته شده بود. تلفنی با رفیق رابط در استکهلم تماس گرفتم و او را در جریان تصمیم سازمان لین شوپینگ قرار دادم. پس از چند روز خبر به ما رسید که رفقای استکهلم به جمع‌بندی مشترکی نرسیده‌اند. در استکهلم تعداد زیادی بر این نظر بودند، چون سازمان داخل گفته پس ما در خارج از کشور باید نظر آن را قبول کنیم. ولی تعداد کمی چنین برخوردی را قبول نداشتند. به

راستی، خواست سازمان داخل از نیروهای خود، غیردموکراتیک بود. چون سازمان اول می‌بایست توضیح می‌داد که چرا نظرات رفیق مسعود احمدزاده را کنار گذاشته است و از هواداران خود نمی‌خواست چشم‌پسته آنچه آنها تصمیم گرفته‌اند را بپذیرد و از حالا به بعد پیرو نظرات جزئی بشوند. آخر در اینجا مسئله نظر مطرح بود و نباید این طور برخورد می‌شد که گویا لباس قبلی را به راحتی کنار می‌اندازیم و لباس جدیدی بر تنمان می‌کنیم. در استکھلم تعداد بیشتری که می‌گفتند چون سازمان گفته باید آن را بپذیریم و می‌خواستند کورکورانہ دنبال سازمان باشند، حتی این نظر را داشتند که وفاداران به نظرات رفقا احمدزاده و پویان در لین‌شوپی‌نگ و استکھلم هم ملزم به قبول و پخش نظرات سازمان هستند. حتی حرف از تویخ تشکیلاتی پیش آمد. ولی درست در همان زمان قیام تبریز به وقوع پیوست و تویخ احتمالی ما به فراموشی سپرده شد.

مدتی از این ماجرا گذشت و هنوز مسئله برای ما حل نشده بود. بار دیگر تلفن به صدا درآمد. همان رفیق مقیم استکھلم بود که گفت:

"نادر، رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی کتابی نوشته‌اند که در آمریکا درآمده است. اما این کتاب را کنفدراسیون پخش نمی‌کند. با توجه به این که هزینه ارسال از آمریکا به ما بسیار بالاست، باید فکری بکنیم."

متأسفانه رفقای که در رأس کنفدراسیون بوده و تصمیم‌گیرنده بودند برخورد "چون رفقای داخل گفته‌اند پس وظیفه ما به عنوان هواداران سازمان در خارج از کشور تبعیت از سازمان است" را در پیش گرفته بودند. از این رو بر آن بودند که سازمانهای وابسته به کنفدراسیون در پخش این کتاب نقشی نداشته باشند. قرار شد که او در استکھلم و من در لین‌شوپی‌نگ به رفقای هم‌نظر خبر بیرون آمدن کتاب مزبور ("درباره شرایط عینی انقلاب") را بدهیم و در مورد این که چطور به آن کتاب دست یابیم، تصمیمی جمعی بگیریم. با رفقای هم‌نظر در آمریکا، ایتالیا و فرانسه هم تماس گرفتیم. تصمیم جمع ما در لین‌شوپی‌نگ و رفقای ما در استکھلم آن شد که مخارج خرید و ارسال کتاب را قبول کنیم. با این تصمیم، پس از حدود دو هفته کتاب "درباره شرایط عینی انقلاب" به دستمان

رسید. بلافاصله خواندن کتاب را در دستور کار قرار داده و پس از خواندن به این جمع‌بندی رسیدیم که پس نظرات رفیق احمدزاده هنوز هم در درون سازمان وجود دارد و معتقدین به این نظرات مخالف نظرات و تحلیل‌های جزئی می‌باشند. در نتیجه تصمیم گرفتیم که کتاب "درباره شرایط عینی انقلاب" را پخش کنیم. پخش کتاب در لین شوپینگ با مشکلی روبرو نمی‌شد. چون جمع ما خواستار چنین امری بود. اما پخش آن کتاب در استکهلم به این آسانی نبود. اکثریت رفقای استکهلم تابع نظرات رفقای داخل و کنفدراسیون بودند و قبول نمی‌کردند که این کتاب روی میز سازمان استکهلم گذاشته شود. جمع‌های که قرار بود دست به پخش کتاب در استکهلم بزنیم من و یکی دیگر از رفقای لین شوپینگ به استکهلم رفتیم. رفقای هم‌نظر ما در استکهلم میزی تهیه کرده بودند و آنرا در همان مکانی که میز کتاب سازمان استکهلم در آن جا بود گذاشته بودند. روی این میز چندین نسخه از کتاب شرایط عینی انقلاب گذاشته شده بود. بدینگونه بود که توانستیم آن کتاب را در ابتدا در دو شهر سوئد (لین شوپینگ و استکهلم) و سپس به وسیله رفقای هم‌نظر خودمان در شهرهای دیگر این کشور پخش کنیم.

تجربه به من نشان داد که همان گونه که رد نظرات رفیق احمدزاده - که سازمان چریک‌های فدائی خلق سالها با آن نظرات شناخته شده بود - به صورتی غیردمکراتیک و از طریق یک اطلاعیه در نشریه پیام دانشجو شماره ۳ انجام شد، تصمیم‌گیرنده‌های کنفدراسیون و دنباله‌روان سازمان هم به نوبه خود به صورتی غیردمکراتیک سعی کردند از پخش نظرات مدافعین آن خط جلوگیری کنند. ما به عینه می‌دیدیم که در حالیکه این رفقا از مبارزه ایدئولوژیک دم می‌زنند اما اجازه پخش کتاب شرایط عینی انقلاب را نمی‌دهند. متأسفانه در شرایطی شاهد این برخوردهای غیردمکراتیک بودیم که جامعه دچار انقلابی شده بود، انقلابی که امپریالیستها را مجبور ساخت در گوادلوپ شاه را برداشته و دار و دسته خمینی را جایگزین آن کنند، که خود حاوی پیامدهای دیگری است.